

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۸۶ - یکشنبه ۹۶/۲/۱۰

مشکل در مورد وثاقت ابو خدیجه این بود که شیخ طوسی رحمته الله علیه در فهرست در مورد او فرموده بود: ضعیف. علامه رحمته الله علیه فرمود که شیخ در جای دیگر توثیق کرده است، نجاشی نیز در مورد او توثیق محکمی داشت، جناب کشی هم از علی بن حسن بن فضال، شبه توثیقی که کافی بود، نقل کرده بود. برخی گفتند که توثیق و جرح تعارض دارد و ساقط می شود و لامحاله توقف می کنیم، ولی مرحوم صاحب قاموس الرجال بیان کرده است: وقتی که شیخ طوسی رحمته الله علیه حرف خودش را نقض کرده است کأن لم یکن است، لذا سراغ حرف دیگران یعنی نجاشی می رویم که توثیق کرده است و مشکل حل می شود.

اشکال سید خویی رحمته الله علیه به این راه حل

سید خویی رحمته الله علیه در کتاب رجالش سخت به سخن قاموس الرجال انتقاد می کند^۱ و می گوید: علت اینکه حرف شیخ رحمته الله علیه را نمی توانیم بپذیریم، این است که علم اجمالی داریم یکی از این دو (توثیق یا جرح) کذب است؛ زیرا نمی شود که هردو صادق باشد و کسی هم ثقه باشد و هم ضعیف باشد، همچنین نمی توان یکی را دون دیگری اخذ کرد؛ زیرا ترجیح بلا مرجح است، پس به دلیل تعارض یک خبر شیخ طوسی با خبر دیگرش به ملاک علم اجمالی به کذب احدهما، هردو ساقط می شوند.

۱. معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۵:

الثالث: أن النجاشی وثق سالم بن مكرم، و كذلك ابن قولويه، و قال علی بن الحسن (بن فضال): صالح، و نسب العلامة إلى الشیخ توثیقه فی موضع إلا أنك قد عرفت أنه قال فی الفهرست ضعیف.

و لأجل ذلك وقع فيه الكلام و الإشکال ذکر بعضهم أن تضعیف الشیخ یعارض بتوثیقه نفسه فیبقى توثیق النجاشی بلا معارض. و هذا كلام غریب فإنه إذا ثبت أن الشیخ وثقه فی موضع فلا یمكن شمول دلیل حجیة الخبر له و لإخباره بالضعف معاً، و لا یمكن اختصاصه بأحدهما لعدم الترجیح و هذا كما یجری فی خبری الشیخ یجری بین خبره بالضعف و خبر النجاشی بالوثاقة، فإننا نعلم إجمالاً بكذب خبر الشیخ بضعف سالم أو بكذب خبر النجاشی و الشیخ بوثاقته فلا وجه لجعل المعارضة بین خبری الشیخ و الأخذ بخبر النجاشی بدعوى أنه بلا معارض، و نظیر ذلك كثير فی أبواب الفقه فإذا فرضنا رواية عن زرارة دلت علی حرمة شيء و دلت رواية أخرى عنه و عن محمد بن مسلم مثلاً علی خلاف الأولى، فهل یمكن أن یقال إن روايتی زرارة تتعارضان فیؤخذ بروایة محمد بن مسلم؟ لا یمكن ذلك أبداً و المقام من هذا القبیل.

سید خویی رحمته الله می‌فرماید همین کار را می‌توان با خبری که شیخ رحمته الله گفته است: «ضعیف» و خبر نجاشی که گفته است: «ثقة ثقة» انجام داد. دو خبر است که هرکدام به تنهایی قابلیت حجت بودن را دارد، اما باهم متعارض هستند؛ یکی می‌گوید ضعیف، یعنی لیس بثقة و یکی هم می‌گوید ثقة. پس علم اجمالی به کذب احدهما داریم و لذا هیچ‌یک حجت نیست.

سید خویی رحمته الله می‌گوید این سخن یک مطلب استثنایی نیست و نظیر آن در ابواب فقه زیاد است. مثلاً روایتی از زراره بر حرمت نماز جمعه دلالت می‌کند و روایت دیگری از زراره دلالت بر وجوب نماز جمعه می‌کند، یک روایت هم از محمد بن مسلم دلالت بر وجوب می‌کند، اینجا چه کار می‌کنیم؟ آیا کسی می‌گوید که دو روایت زراره با هم تعارض می‌کنند و ساقط می‌شوند و روایت محمد بن مسلم، سالم می‌ماند، پس نماز جمعه واجب است؟ سید خویی رحمته الله می‌گوید: لا يمكن ذلك أبداً و المقام من هذا القبيل؛ چنین چیزی نمی‌شود و ما نحن فيه هم از این قبیل است.

نقد و بررسی اشکال سید خویی بر صاحب قاموس الرجال رحمته الله

در ما نحن فيه می‌توان ادعای فرق کرد. در مثالی که زدند و تشبیهی که کردند، اگر زراره یک روایت نقل کند بر وجوب شیئی و یک روایت بر حرمت آن، و محمد بن مسلم هم یک روایت بر وجوب آن شیء نقل کند، همان‌طور که ایشان فرمودند این‌ها در عرض هم هستند و معارضه می‌کنند و نمی‌شود طبق این روایات فتوا داد، به همان بیانی که گذشت. ولی لمّ مطلب این است که هرکدام از این سه روایت می‌تواند لولا المعارضة تحت ادلة حجیت خبر واحد واقع شود و مشکل، فقط معارضه است. نکته‌اش هم این است که ما احتمال می‌دهیم زراره وجوب را شنیده باشد یا حرمت را شنیده باشد و اصالة عدم الخطا در هرکدام از این‌ها جاری است. ولی اگر در جایی حتی در روایات، به گونه‌ای باشد که در نظر عقلاء احتمال داده نشود که هر دو خبر مطابق واقع است، به این معنا که عقلاء احراز کنند خطایی در نقل رخ داده و ناقل در نقل اشتباه کرده است، در چنین جایی عقلاء به روایت ناقل اعتناء نمی‌کنند و حتی می‌گویند این روایت مقتضی برای حجیت هم ندارد.

فرض کنید زراره بگوید که من اول ظهر عند الزوال شنیدم امام صادق عليه السلام فرمودند: «تجب صلاة الجمعة» و باز زراره در وقت دیگری، همان ساعت را اعلام کند و بگوید در زوال فلان روز شنیدم که امام عليه السلام فرمودند: «لا تجب صلاة الجمعة». در چنین جایی اصلاً این دو روایت زراره مورد اعتنای عقلاء قرار

نمی‌گیرد و حتی می‌گویند این دو روایت مقتضی برای حجیت هم ندارد و ایشان خطا کرده است. و اگر شخص دیگری همان وقت - مثلاً محمد بن مسلم - بگوید امام فرمود: «تجب صلاة الجمعة» اینجا نزد عقلاء کلام محمد بن مسلم حجت است؛ چون فرض این است که او ثقة است و ادله حجیت خبر واحد هم شاملش می‌شود و در حقیقت عقلاء از نحوه گفتار زراره کشف می‌کنند که ایشان در آن نقلش ضبطی ندارد و لذا آن را قابل معارضه نمی‌بینند.

آری، اگر جایی باشد که عقلاء خبط ناقل را احراز نکنند، می‌توانیم بگوییم که هر سه در عرض هم متعارض هستند. اما هرگاه به نحوی باشد که بدانند اشتباه و خبطی واقع شده است و این اشتباه و خبط را در هر دو ممکن بدانند و احتمال بدهند که اصلاً تحمل راوی درست نبوده، تعارض مذکور رخ نمی‌دهد.

البته این صورت در خبر، کم واقع می‌شود و شاید نتوان احراز کرد، اما در مثل بحث رجال رخ می‌دهد؛ زیرا وقتی شیخ رحمته الله در جایی یک فرد خاص را با فرض اینکه همه منابع در دستش است، می‌گوید «ضعیف» و در جای دیگر، همان فرد خاص را با فرض اینکه همه منابع در دستش است، ثقة بیان می‌کند، نمی‌توانیم این خبر را قابل معارضه با خبر دیگر قرار بدهیم. در چنین جایی می‌گویند خبط و اشتباهی برای ناقل خبر اتفاق افتاده است و نه این خبر و نه آن خبر، صرف نظر از معارضه با حرف و خبر دیگران، مقتضی برای حجیت ندارد و قاصر از این است که صرف نظر از معارضه با کلام دیگران، مشمول ادله حجیت خبر واحد شود. ظاهراً در سیره عقلائیة این چنین است ولو اینکه خبر است. بنابراین با خصوصیات که بیان شد، آن خبری را که نجاشی و کشی نقل کرده است تحت ادله واقع می‌شود و خبر شیخ طوسی رحمته الله نمی‌تواند مقابله با آن کند. به هر حال فی الجملة می‌شود از کلام قاموس الرجال دفاع کرد، فتأمل.

راه‌حلی دیگر از سید خویی و دیگران

اما قاموس الرجال و سید خویی و دیگران، حرف دیگری دارند^۱ که ما قطع و حداقل اطمینان داریم

۱. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۱۵:

ثم لا وجه لاضطرابهم فيه بعد اتفاق النجاشي والكشي على توثيقه و تبجيله و سقوط تضعيف الشيخ له بتعارض توثيقه له معه على نقل الخلاصة، مع أن تضعيفه مبنى على زعمه اتحاده مع سالم بن أبي سلمة المتقدم الذي ضعفه ابن الفضائري و كذا النجاشي، بدليل أنه قال: «و مكرم يكتنى أبا سلمة». و قال في آخر طريقته: «عن سالم بن أبي سلمة، و هو أبو خديجة» مع أن غيره جعل سالماً هذا نفس أبي سلمة لا ابنه، فقد عرفت قول المشيخة و البرقي و الكشي و النجاشي في ذلك.

و مما يوضح كون أبي سلمة كأبي خديجة نفس هذا لا أباه أن خبر «شراء العبد المأذونين كل منهما الآخر» رواه التهذيب عن أبي خديجة و

شیخ طوسی رحمته در اینجا دچار اشتباه شده است؛

توضیح مطلب: شخص دیگری به نام «سالم بن ابی سلمه» وجود دارد که کنیه پدرش ابی سلمه است. این شخص را هم ابن غضائری تضعیف کرده و هم نجاشی درباره او گفته است: «حدیثه لیس بالنقی»^۱ و این کلام نجاشی به گونه‌ای است که تضعیف از آن استفاده می‌شود. شیخ طوسی رحمته وقتی سالم بن مکرم را ذکر کرد، فرمود که کنیه مکرم یعنی پدر ابوخدیجه، ابوسلمه است، در حالی که کشی و نجاشی گفته بودند کنیه خودش ابوسلمه است و حتی خود شیخ در جایی از تهذیب چنین گفته است.^۲ پس شیخ طوسی رحمته در اینجا فکر کرده است که می‌توان از سالم بن مکرم چنین تعبیر کرد: سالم بن ابی سلمه، در حالی که آقای

الکافی عن ابی سلمه.

✓ معجم رجال‌الحديث، ج ۸، ص ۲۵:

و الصحیح أن یقال: إن تضعیف الشیخ لا یمن الأخذ به فی نفسه فی المقام فشهادة النجاشی و ابن قولویه، و علی بن الحسن بلا معارض. بیان ذلك أن سالم بن ابی سلمة المتقدم قد عرفت قول النجاشی فیہ أن حدیثه لیس بالنقی و أن ابن الغضائری ضعفه، و قد ذکر النجاشی أن له کتابا أخرنا بها عدة من أصحابنا بالسند المتقدم فی ترجمته و مع ذلك لم یتعرض له الشیخ حتی فی رجاله مع أن موضوعها أعم مما فی الفهرست أ فهل یمن أن العدة المخبرین للنجاشی.

بکتاب سالم بن ابی سلمه لم یخبروا الشیخ فلم یعلم الشیخ لا بنفسه لیذکره فی رجاله و لا بکتابه لیذکره فی فهرسته؟ فینحصر سر عدم تعرضه له فی تخيله أنه هو سالم بن مکرم، فإنه اعتقد أن مکرم کنیته أبو سلمه، و قد تعرض له فی الفهرست و الرجال و علیه فیکون تضعیفه لسالم بن مکرم مبنیا علی أنه متحد مع سالم بن ابی سلمه الذی مر کلام النجاشی و ابن الغضائری فیہ و حیث إنه - قدس سره - أخطأ فی ذلك - فإن سالم بن ابی سلمه رجل آخر غیر سالم بن مکرم - فالتضعیف لا یكون راجعا إلى سالم بن مکرم الذی لیس بابن ابی سلمه بل هو نفسه مکنی بأبی سلمه، فتوثیق النجاشی و ابن قولویه و مدح ابن فضال یبقی بلا معارض.

و کیف کان فطریق الصدوق إلیه: محمد بن علی ماجیلویه - رحمه الله - عن عمه محمد بن ابی القاسم، عن محمد بن علی الکوفی، عن عبد الرحمن بن ابی هاشم، عن ابی خدیجة سالم بن مکرم الجمال و الطریق ضعیف و لا أقل من جهة محمد بن علی الکوفی.

و أما طریق الشیخ إلیه فصحیح.

۱. رجال‌النجاشی، ص ۱۹۰:

سالم بن ابی سلمه الکندی السجستانی حدیثه لیس بالنقی و إن کنا لا نعرف منه إلا خیرا. له کتاب أخرنی عدة من أصحابنا عن جعفر بن محمد قال: حدثنی ابی و أخی قال: حدثنا محمد بن یحیی عن علی بن محمد بن علی بن سعد الأشعری قال: حدثنا محمد بن سالم بن ابی سلمه عن ابیه بکتابه.

✓ الرجال لابن‌الغضائری، ص ۶۵:

سالم بن ابی سلمه الکندی السجستانی. روی عنه ابنه محمد لا یعرف و روی عنه غیره. و هو ضعیف روايته مختلطة.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۴، ص ۱۳۷:

وَ عَنْهُ [سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمٍ وَ هُوَ أَبُو خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ...

نجاشی می‌گوید خود او یعنی سالم، ابو سلمه است نه مکرم پدرش. و بعض روایات هم این را تأیید می‌کند. لهذا شیخ طوسی رحمته الله حداقل در اینجا فکر کرده است سالم بن مکرم که یک کنیه‌اش ابو خدیجه است، همان سالم بن ابی سلمه است و دیگر کنیه ابو سلمه هم ندارد و کنیه‌اش فقط ابو خدیجه است، در نتیجه گفته است: سالم بن مکرم که کنیه پدرش ابو سلمه است، ضعیف است.

و شاهد بر اینکه شیخ رحمته الله اشتباه کرده، این است که اصلاً متعرض سالم بن ابی سلمه نشده است، با اینکه سالم بن ابی سلمه در حدّ خودش آدم مهمی بوده است. ولو اینکه نجاشی می‌گوید: ان حدیثه لیس بالنقی، ولی صاحب کتاب بوده و عده‌ای از کتاب او نقل کرده‌اند و به نجاشی خبر داده‌اند. پس شخص گمنامی نبوده و صاحب کتاب بوده است، با این اوصاف، شیخ طوسی رحمته الله که در فهرست، کتب طایفه را می‌نویسد چگونه می‌شود کتاب او را ننویسد؟! معلوم می‌شود که شیخ رحمته الله این دو را یکی می‌دانسته و اشتباه کرده است.

علاوه بر آنچه از نجاشی و بعض دیگر نقل کردیم که کنیه آقای سالم بن مکرم، هم ابو خدیجه بوده و هم ابی سلمه، در برخی از روایات هم این مسئله آشکار می‌شود که ابو خدیجه و ابو سلمه هر دو همان سالم بن مکرم است و این‌ها غیر از سالم بن ابی سلمه است.

یکی از آنها، روایتی است که شیخ طوسی رحمته الله آن را از طریق کلینی از ابی خدیجه نقل می‌کند، که روایت جالبی است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ
 بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَجُلَيْنِ مَمْلُوكَيْنِ مَقْوُضِ إِلَيْهِمَا يَشْتَرِيَانِ وَ
 يَبِيعَانِ بِأَمْوَالِهِمَا ...^۱

در این روایت به نقل تهذیب، الحسن بن علی که همان و شاء است از احمد بن عائذ از ابی خدیجه نقل می‌کند، ولی سند همین روایت از کتاب کافی^۲ این چنین است: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنِ أَبِي خَدِيجَةَ (که همان و شاء است) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ. در تهذیب گفت: احمد بن عائذ عن ابی خدیجه، اما اینجا می‌گوید: عن ابی سلمه.

شیخ رحمته الله با اینکه از کافی نقل می‌کند، نتوانسته ابی سلمه را اینجا به عنوان مروی عنه احمد بن عائذ

۱. تهذیب الأحكام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۷۲؛ الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۳، ص ۸۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۵، ص ۲۱۸.

حساب کند؛ چون می دانسته که احمد بن عائد از سالم بن مکرم نقل می کند و دیده است کلینی گفته: عن ابی سلمه، چه بسا با خودش گفته ابی سلمه که اسم او نیست! اسم پدرش است، لذا آن را در تهذیب و استبصار به ابی خدیجه تبدیل کرده است. گرچه در جای دیگر تهذیب فرموده است: عَنْ أَبِي سَلَمَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمٍ وَهُوَ أَبُو خَدِيجَةَ^۱.

پس معلوم می شود که این مطلب در ذهن شیخ طوسی رحمته الله مستحکم بوده که «ابی سلمه» کنیه سالم بن مکرم نیست و چون در ذهنش بوده که «سالم بن ابی سلمه» همان طور که غضائری تضعیف کرده و نجاشی هم گفته «حدیثه لیس بالنقی» ضعیف است، پس نتیجه گرفته که سالم بن مکرم هم ضعیف است. و لهذا نمی شود اعتنایی به نقل او کرد و این اماره حداقل اطمینان می آورد که شیخ طوسی رحمته الله به واسطه این جابجایی که شده است، حکمی کرده است و حال با توجه به این ها ولو خلاف ظاهر اولی است، می توانیم بگوییم - کما اینکه سید خوبی هم در جایی اشاره کرده است - اینکه جناب نجاشی دوبار گفته است: «ثقة ثقة» برای این است که توجهی به اشتباه شیخ رحمته الله بدهد و در عین حال، احترام ایشان را حفظ کرده باشد و خیلی تصریح به این مطلب نکرده است.

به نظر این حرف، حرف درستی است و اطمینان آور است و لامحاله ابو خدیجه سالم بن مکرم: «ثقة ثقة» و تضعیف شیخ رحمته الله را هم به خاطر اطمینان به اشتباهی که رخ داده است، کنار می گذاریم. بنابراین سند روایت مذکور را تصحیح کردیم و سند هر روایتی که ابو خدیجه یا ابوسلمه داشته باشد، از حیث ابو خدیجه مشکلی ندارد که مراد همان سالم بن مکرم است.

بررسی دلالت صحیحه ابو خدیجه

بیان شد جناب شیخ صدوق رحمته الله با سندش که صحیح است چنین نقل کردند:

مُحَمَّدُ بْنُ عَيَّيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمِ الْجَمَّالِ
 قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عليه السلام إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ
 الْجَوْرِ وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ

۱. تهذیب الأحكام (تحقیق خراسان)، ج ۴، ص ۱۳۷:

وَ عَنْهُ [سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمٍ وَهُوَ أَبُو خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ...

قَاضِيًا فَتَحَا كُمُوا إِلَيْهِ^۱

بپرهیزید از اینکه تحاکم کنید و قضا را پیش اهل جور ببرید! نگاه کنید به مردی از خودتان (یعنی شیعه) که چیزی از قضایای ما بداند، او را بین خودتان قرار دهید، همانا من او را قاضی قرار دادم، پس تحاکم کنید به سوی او.

اینکه فرمودند: «یکی از شما که چیزی از قضایای ما را می‌داند» ظاهرش این است که خودش متصدی است نه به حسب تقلید. حال فرضاً مقلد را هم در بر بگیرد، ما درصددش نیستیم که آیا مقلد هم می‌تواند یا نه - که نادراً برخی قائل شده‌اند - و ضربه‌ای به مراد ما را نمی‌زند که مجتهد مطلق می‌تواند قضاوت کند. به هر حال ظاهر روایت این است که این منصب را امام عَلَيْهِ السَّلَامُ برای مجتهد قرار داده است و ما وظیفه داریم به سراغ او برویم؛ چون می‌گوید: **فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا**. البته ممکن است استظهار شود که قبل از مراجعه این منصب را ندارد؛ چون حضرت فرمودند: **فَأَجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ ...**، همچنین ممکن است کسی این‌گونه معنا کند: حال که او را حاکم قرار دادید **فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا**، ولی خلاف ظاهر است بلکه این کلام امام عَلَيْهِ السَّلَامُ علت برای حکم است؛ زیرا می‌فرماید: من او را قرار دادم و لهذا به شما گفتم که او را حاکم قرار دهید. در هر حال از این جهت فعلاً بحث نمی‌کنیم و به هر صورت، روایت دلالت دارد بر اینکه حداقل مجتهد مطلق می‌تواند قاضی بین متخصصین باشد.

علاوه بر این روایت، روایات متعدده دیگری از جمله روایت دیگری از ابو خدیجه و روایت جناب عمر بن حنظله و بعض روایات دیگر نیز وجود دارد و این مطلب جزء مسلمات غیر قابل مناقشه فقه است.

اثر چهارم: ثبوت ولایت برای مجتهد

چهارمین اثری که بر اجتهاد مترتب است، این است که مجتهد می‌تواند در بعضی جاها اعمال ولایت کند. به تعبیر دیگر برای مجتهد مطلق - البته بعد از اینکه مقداری استنباط کرد - ولایت ثابت است. این مطلب مورد مناقشه قرار نگرفته و ما سراغ نداریم که هیچ‌کس از قدمای فقها تا عصر امام خمینی رَحِمَهُ اللهُ نسبت به اصل ولایت فقیه مناقشه داشته باشد. مثلاً در **مَنْعَهُ** جناب مفید رَحِمَهُ اللهُ چنین بیان می‌کند:

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۱، ص ۱۳، ح ۵:

... وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ.

... و إذا عدم السلطان العادل فيما ذكرناه من هذه الأبواب كان لفقهاء أهل الحق العدول

من ذوى الرأى و العقل و الفضل أن يتولوا ما تولاه السلطان فإن لم يتمكنوا من ذلك فلا

تبعه عليهم فيه.^۱

اینکه برخی می‌گویند: «ولایت فقیه را از کجا در آوردند؟! اگر کتاب‌های فقهی را ملاحظه می‌کردند، می‌فهمیدند از کجا در آمده است. این عین عبارت شیخ مفید در مقنعه بود و به نوعی تکرار هم شده است که: اذا عدم السلطان العادل - مراد امام معصوم است - فيما ذكرناه من هذه الابواب - در این ابواب فقه - كان لفقهاء اهل الحق العدول - فقهای شیعه‌ای که عادل باشند. البته شرطی هم دارد؛ هر کسی از هر جایی بلند نشود بگوید که من هم هستم، بلکه - من ذوی الرأى و العقل و الفضل، أن يتولوا ما تولاه السلطان - متولی بشوند و اعمال ولایت کنند آنچه را که سلطان یعنی امام عليه السلام متولی می‌شده است. فان لم يتمكنوا من ذلك؛ اگر تمکن از آن نداشتند، یعنی نتوانستند و مانع وجود داشت، فلا تبعه عليهم فيه؛ تبعه‌ای بر آنها نیست، یعنی مؤاخذه نمی‌شوند که چرا نکردید.

پس معلوم می‌شود نه تنها ولایت برای آنها ثابت است، بلکه جایز بالمعنى الاعم است؛ یعنی اگر تمکن داشته باشند و انجام ندهند، به نظر شیخ مفید رحمته الله ترک واجب کرده‌اند؛ چون فقط عذرشان می‌تواند عدم تمکن باشد، پس اگر بتوانند و انجام ندهند لامحاله تبعه بر آنها است.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

۱. المقنعة (للشيخ المفيد)، ص ۶۷۵.